

به بنی نوع خود ترحم میکند بخدا نزدیک میشود - - زیرا خداست
 که ترحم را در او خالق نموده است
 بعد از آنکه میکائیل سر گذشت خود را پایان رسانید شروع
 کرد بخواندن بک سرود الهی - کلمه بنای لرزیدن گذارده سیمون و
 خانواده اش مدهوش روی زمین افتادند - و در این هنگام سقف بالای
 سر آنها شکافته شده ، برشانه های میکائیل بال روئیده و مانند ستونی
 از دود باسماں صعود نمود - و وقتی که سیمون بهوش آمد کلمه خود
 را بحال عادی یافته هر چه برآست و چپ نگاه کرد جز خانواده
 اصلی خود کسی را ندید .

(انتهی)

معاوم میشود عاطفه انسانی در ملک وجود ندارد و گرنه زحمات سیمون
 بی پاداش نمی ماند (وحید)

شرح حال جمال الدین عبدالرزاق

بقیه از شماره قبل

و آن قصیده را به شروان نزد امیر خاقانی فرستاد و در ضمن
 آن وی را از شعر فرستادن به عراق و این کبرومنی ملامت و سرزنش
 کرد چنانکه در ضمن آن قصیده است که بوی خطاب میکند :
 کوبد خاقانیا این همه ناموس چیست نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد
 دعوی کردی که نیست مثل من اندر جهان که لفظ من گوی نطق ز من سبحان برد
 عاقل دعوی فضل خود نکند و رکند باید کز ابتدا سخن به پایان برد
 کسی بدین مایه علم دعوی دانش کند؟ کسی بدین قدر شعر نام بزرگان برد؟
 تحفه فرستی ز شعر سوی عراق اینت جهل هیچ کس از زیر کی زیره بکرمان برد
 مرد نماند از عراق فضل نماند از جهان که دعوی چون توئی سر سوی کیوان برد

شهر فرستادنت دانی ماند به چه ؟ مور که پای ملبخ نترد سلیمان برد
 نظم گهر گبر تو گفته خود سر بسر کس گهر از بهر سود باز به عمان برد ؟
 یانه چنان دان که هست سحر حلال این سخن سحر کسی خود بر موسی عمران برد ؟
 کس بهر آفتاب نور چراغ آورد ؟ کس بهر ماهتاب خلعت کتان برد ؟
 زشت بود روز عید چون زیبی چابکی پیر زنی خر سوار گوی زمینان برد
 کس این سخن بهر لاف سوی عراق آورد ؟ واللّه اگر عاقل این به که فروشان بره
 به مسجد اندر سنگن، هیچ خرد مند بست ؟ به کعبه اند بتان، هیچ مسلمان بره
 مگر به شهر تو شهر هیچ بخوانده است کس که هر کس از نظم نو دفتر و دیوان برد ؟
 به خطه ای گاندر و وهم در آید بسر بدین سخن ریزه کس اسب بجولان برد ؟
 عراق آن جای توست که هر کس از بیتکی زهر دعوی درو مجال طیان برد
 هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوه ناطقه مدد از ایشان برد
 یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظم سجده بر طبع من روان حسان برد
 منم که تجای من خاک سپاهان بود خرد بی توتیا خاک سپاهان برد
 من و تو باری که ایم ز شاعران جهان ؟ که خود کسی نام ما ز جمع آنان برد ؟
 و که چه خنده ز ندر من و تو کودکان اگر کسی شعرمان سوی خراسان برد
 عقیده غامضی در بین بعضی از مؤلفین رواج دارد که جمال الدین
 و خاقانی را معارض می‌شمارند در صورتیکه سخن واضح است که
 مقصود از این قصیده جمال الدین آن نبوده است که امیر خاقانی را
 را ذلتی و خفتی دهد و فقط قصد داشته است آن کبر و غرور وی را
 تخدیری و تسکینی ببخشد و با این اندرز های بزرگ خویش او را از
 عجب و پندار باز دارد والا چنانکه خود گفته است استاد خاقانی را
 در فضل و فصاحت مسام می‌شمرده است چنانکه خود در پایان این
 ابیات گوید :

این همه خود طبیعت است ، بالله اگر مثل تو

چرخ به سبب فرمان کشت به دوران برد

(۲) مجیرالدین بیلقانی شاعر معروف قرن ششم است که گاهی در آذربایجان اقامت داشته و مدح انا بکان آذر بایجان میکرده است و زمانی هم در عراق و اصفهان مقیم شده و مدایح سلاطین سلجوقی را سروده است. در شرح احوال مجیرالدین بیلقانی می نویسند که از طرف انا بک ایلدگز (متوفی در سنه ۵۶۸) که اولین پادشاه از سلسله انا بکان آذربایجان بوده است بوزارت اصفهان منصوب شد و از آذربایجان به اصفهان رفت و مردم اصفهان با وی بد رفتاری کردند بطوری که او رنجیده خاطر شد و این رباعی را در حق مردم اصفهان سرود

گفتم ز صفاهان مددجان خیزد لعلی است مروت که از آن کان خیزد
 کی دانستم اهل صفاهان کوراند باین همه سره کز صفاهان خیزد
 و چون این رباعی شایع شد شرف‌الدین شفروه از شعرای معروف زمان که خود مقیم و متوطن اصفهان بود و نسبت به مولد خویش تعصب داشت این رباعی در جواب آن گفت :

شهری که به از جمله ایران باشد کمی در خور هجو چون تو نادان باشد
 سره چه کنی که از صفاهان باشد میل توبه میل است فراوان باشد
 و خواجه جمال‌الدین عبد‌الرزاق هم بنا بر تعصبی که داشت نسبت به مجیرالدین آشفته شد و این قطعه را در هجو او سرود

هجو می گوئی ای مجیر کهان تا ترا زین هجا به جان چه رسد

در صفاهان زبان نهادی باش تا سرت را ازین زبان چو رسد

چند گوئی که در دقائق طبع خاطر اهل اصفهان چه رسد

در ... گنجه و تفلیس تا به سروان و بیلقان چه رسد

تیز بر ریش خواجه خقانی تا به تو خام قلنپان چه رسد

و نیز این قطعه بدیع را که در میان اشعار پارسی زبانان منحصر و بی نظیر است در حق او میفرماید :

اول که فس ناطقه را از شعاع فضل ایزد به لطف خویش و برحمت بیافرید
 یستان خویش در دهن شاعران نهاد تا هر یکی به قدر فصاحت از آن مکید
 وز بهر آنکه دیر تر آمد مجیر دین شبری نمانده بود پس اندر دهانش...
 در نتیجه این اهلی و خشم اهالی اصفهان مجیر الدین مجبور
 شد اصفهان را ترک بگوید و بنزد مخدوم خویش اتانیک ایلدگر
 آذربایجان برگشت ولی بار دوم بوزارت اصفهان رجعت کرد و
 خواجه جمال الدین از بیم آنکه آزاری از طرف مجیر الدین نبوی
 نرسد خائف شد و آشفته پنهان گشت ولی مجیر او را بخواند و لطف
 کرد و از هجویکه در حق مردم اصفهان گفته بود نادم شد و بین
 این دو نفر شاعر روابط دوستی دست داد چنانکه مجیر الدین بیلقانی را قطعه‌ای
 است در ستایش جمال الدین که در آن گوید:

قسم به واهب عقلی که پیش عقل قدیم یکی است چشمه خورشید و سایه عنقاش
 که هست طبع جمال آفتاب تأثیری که پیر وی است کم از سایه گنبد خضراش
 و جمال الدین در ستایش مجیر الدین قصیده‌ای شاعر دارد

باین مطلع:

ای که موج سینۀ تو شرطه در یاد دهد بر تو طبیعت فروغ عالم بالادهد
 و میر محمد قلی کاشانی در تذکره خلاصه الافکار در بیان این

واقعه مینویسد:

«... در محلی که مجیر بیلقانی به صفاهان رفت میانه او و مجیر
 مباحثه و مناظره شد و یکدیگر را اهلی و رکیک کرده‌اند و گویند که
 در مجلس خواجه رکن الدین مسعود صاعدی میانه مجیر و جمعی از
 اهل صفاهان مباحثه شد بر سر ترجیح خواجه جمال الدین و خاقانی و از
 طرفین اشعار هر یک میخواندند و از جمله قصاید متنازع فیہ قصیده‌ای است که
 خاقانی فرمود و مطلعش اینست:

نثار اشک بن مردم شکر ریزی است پنهانی که همت رازناشویی است از زانو و پیشانی

هرا و شور انگیز و دل نشین در قصیده ای مبسوط گفته است و از همین جا معلوم میشود که رجات جمال الدین محمود قبل از مرگ جمال الدین عبد الرزاق یعنی پیش از سنه ۵۸۸ اتفاق افتاده است و قصیده معروف جمال الدین عبد الرزاق که در ثانی ابن صدر شهر است باین مطلع آغاز میشود :

در بیع عالم معنی خراب می بینم در ایغ ماه کرم در حجاب می بینم
 (۵) جمال الدین اصفهانی مشهور به جمال نقاش است که از هنر مندان و شعرای زمان بوده ولی شعری از او باقی نمانده و اسم وی هم در هیچ کتابی برده نشده است جز در کتب « راحت الصدور و آیت السرور » تألیف نجم الدین امی بکر محمد بن علی راوندی که تاریخ سلجوقیان است و مؤلف آن خود با جمال الدین عبد الرزاق و جمال الدین نقاش معاصر بوده و از آن کتاب معلوم میشود که جمال نقاش غایت زیر دست محسوب میشده و با سلطان طغرل بن ارسلان معروف به طغرل ثالث معاصر بوده است و در عراق و اصفهان اقامت داشته و بالجمله جمال الدین عبد الرزاق در مدح او قصیده ای مطول دارد که از قصاید استادانه او است و مطلع آن اینست :
 ای نقش بند عالم جان اندرین جهان نوی نی که هیچ نیست پدیرای نقش جان
 و قطعه ای که باین ابیات افتتاح میشود :

شهر مخدوم من جمال الدین که چو گل ردم سحر گه بود
 آنکه از ضیاط یک دقیقه آن عقل و ادراک و وهم گمراه بود
 لفظ معنیش چون گل و در روی خوش و تزه و نرو موجه بود
 معنی روشنش ز خط سیاه صورت بوسه و دل چه بود

(۶) بالاخره شاعر دیگری که معاصر و معاشر با جمال الدین عبد الرزاق بوده اثیر الدین انهری است که بد بختانه از وی هم شعر بجای نمانده است و اسمی از وی در کتب ثبت نشده و همینقدر

پیدا است که از مردم قزوین بوده است زیرا که ابهر (۱) مولد و موطن وی از ثوابع قزوین است و تنها جائی که اسم او را دیده ام در نسخه خطی و قدیمی از دیوان جمال الدین عبد الرزاق است که متعلق به نگارنده است و در آنجا در صدر یکی از قصاید جمال الدین عبد الرزاق نوشته شده است : « کتب الیه اثیر الدین الابهری علیه الرحمه » و حد این مطلع قصیده درج است :

از طبع تو جز گهر چه خیزد ؟
وز لفظ تو جز شکر چه خیزد ؟
و بس از آن سطور است : « فاجاه (یعنی جمال الدین عبد الرزاق) رحمه الله علیها » و مطلع قصیده جمال الدین بس از آن آمده است بدین شکل :

باکک تو از گهر چه خیزد ؟
بالفظ تو از شکر چه خیزد ؟
و از این معنی معلوم میشود که بدوا اثیر الدین ابهری قصیده ای در مدح جمال الدین عبد الرزاق سروده و برای وی نوشته است و او هم بهمان وزن و قافیت و ردیف جوانی در ستایش او سروده است . منتها از قصیده اثیر الدین ابهری جز مطلع چیزی بدست نیست و قصیده جمال الدین عبد الرزاق که در نسخ دواوین او ثبت است قصیده ای است مبسوط و بلند و فصیح و باهمه تنگی قافیت و ردیف در آن استادانه سخن گفته است .



این بود آنچه بمهارت تام و تفحص و استقرای کامل از دیوان جمال الدین عبد الرزاق در شرح حال او بر می آید و بیش از این نه کتب فن حاوی اطلاعی است و نه اشعار وی نکته ای بدین سطور می افزایند .
در خاتمه بی مناسبت نیست که سطرهای چند نیز در تو صرف اشعار جمال الدین و ذکر علو مقام او در شاعری ایراد شود زیرا که

(۱) ابهر یکی از قراء معروف اصلهان است و اثیر الدین از آن قریه بوده (وحید)

بدبختانه این ابن شاعر شهیر که یکی از مفاخر ادبی ایران بوده است چنانکه باید در نزد اهل ادب معروف نیست و حتی در حق او انصاف روا نداشته اند و در نزد عموم نیز از شهرتیکه در خور آن است محروم مانده ولی واضح است که من بدان نیت نیستم که انتقاد و تقریظی نام بر اشعار وی بنویسم زیرا که حدود این سطور وسیع آنرا ندارد و مقاله ای جدا گانه لازم است هم چنانکه برای انتقاد آثار عمر یک نفر شاعر معروف لازم میشود و این سطور آینده فقط شمه ای ناقص و فلم انداز از شرح مقامات او در صناعت شاعری خواهد بود که وی یکی از هنرمندان معروف این صناعت بوده است :

استاد جمال الدین عبدالرزاق بی شبهه یکی از بزرگان شعرای ایران است و در بین سخن سرایان قرن ششم میتواند وی را از سر آمدان شمرد و مقام پیشوائی در شعر برای او قائل شد زیرا دارای اشعاری است بهایت فصیح و مشحون از معانی دل انگیز و روح افزا و در تغزل و مدیحه و مواعظ بی نهایت توانا بوده است چنانکه تشبیهات و معازلات او و مواعظ گیرنده وی در اثر مشهور اهل فضل و قریحت است و مدایح او در فصاحت و علو معانی و جزالت لفظ همواره سر مشق فصحا زمانه خواهد بود چنانکه تا بحال بوده است در فصاحت کلام پس از عنصری کسی را با وی برابری نیست و خود نیز در ابی معنی در فصیده خود خطاب به خاقانی فرموده است

اگر عنصری ژنده در ایام من ز دست من پالاهار به شاعری جان برد
در جزالت لفظ از امیر مسعود سعد سلمان که بگذرد وی
بر دیگران مقدم خواهد بود همان طور که خود در فصیده ای سروده است

من بدین خوبی و جزالت لفظ راست مسعود سعد سلمانم

در معانی دقیق و الفاظ متین و افکار حکیمانة بلند چنانکه اشاره

شد و محمد تقی کاشانی در تذکره خلاصه الافکار گفته است وی را با خاقانی قرین دانسته اند و برخی او را بر خاقانی برتری داده اند و جمعی دیگر او را بر مجیر الدین بیاقانی مزیت داده اند ولی شکی نیست که پس از امیر خاقانی در الفاظ متین و معانی دقیق او اول است و سخنان او به مراتب بر اشعار بلند و فصیح مجیر الدین رحجان دارد چنانکه خود نیز در قصیده‌ای بخوبی در این زمینه قضاوت فرماید و میفرماید :

حدیث فضل رها کن که خاکر سرفضل
من این طریق سپردم همه قلیل و کثیر
ولی به شعر اگر به نیم ز خاقانی
بهیچ حال تو دانی که کم نیم ز مجیر
فرون از این نشانس فضیلت ایشان
که آن امیر حکیم است و این حکیم امیر
گذشته از تشبیهات و تفزلات او را
قصایدی و قطعاتی است
بغایت غرا و فصیح در معارف و حکم و نصایح و پارسائی و مواعظ
این قصاید همه از معاریف و امهات قصاید متین و غرای او بشماره
روند که بواسطه احتراز از اطناب در کلام از تعداد مطالع آنها خود
داری میکنم ولی مختصر امان نظر به دیوان وی عقید مزبور را
بهمه کس معرفی خواهد کرد و بهمین جهت ویرا برخی با حکیم سنائی
غزنوی قرین دانسته اند زیرا او هم ^{کاشانی} سنائی معروف است مثل قصاید سنائی
در مواعظ و نصایح دارد و جمعی دیگر درین راه ویرا بر سید حسن غزنوی
معروف با شرف و انوری ابیوردی ورشید و طواط که هر سه از شعرای معروف قرن ششم
حراسان بوده اند ترجیح داده اند و واضح است که تتبع از سبک هر یک
از ایشان کرده چنان که از مطالعه قصاید او آشکار میشود و اغلب سخنانی
دارد که بر و ال اشعار ایشان سروده است و خود نیز در قصیده ای درین معنی
میفرماید :

اشرف و طواط و انوری سه حکیم اند
کز سخن هر سه شد شگفته بهارم

دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراء مینویسد که سلطان الغ بیک

گور کان سومین پادشاه آل تیمور که از سنه ۸۵۱ تا ۸۵۳ بر ایران سلطنت کرده است و از پادشاهان صاحب ذوق و قریحت بوده که در آداب و صناعت شاعری ذوقی وافر داشته است همواره در مقایسه اشعار خواجه جمال الدین عبدالرزاق و پسرش خواجه کمال الدین اسمعیل ملقب بخلاق المعانی بوده است که وی در نزد همه کس بشاعری زبان پارسی مسلم است و همیشه اشعار پدر را بر سخنان پسر ترجیح مینهاد و میگفته است شگفتم از این که اشعار پدر هر چند نیکو تر است بشهرت گفتار پسر نیست و اینک نیز بدبختانه همین معامله جاری است و شعر کمال از سخن جمال مشهور تر است چنانکه دیوان پسر کرارا بطبع رسیده و رایج است ولی دیوان اشعار پدر تا بحال طبع نشده و نسخه ای نادر و مطلوب است لکن اهل فضل و ادبای بصیر گواهی میدهند که پدر در فصاحت و روانی سخن و ممانت مضامین و جزالت الفاظ و دل انگیزی معازلات و تشبیهات متین یکی از بزرگترین سخن سرايان ایران است و پسر او فقط مخترع و مبتکر سبکی است خاص که معانی دقیق بسیار در بر دارد و الا اگر کسی کلام منظوم را برای لطف و رقت و فصاحت میخواهد خواجه جمال الدین را پسرش کمال الدین ترجیح مینهد (۱) علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بالجمله جمال الدین عبدالرزاق از شعرانی است که با سم شعرای عراق خوانده میشود و این طبقه عبارت از عده ای کثیر از شعرای نامی هستند که تقریباً همه در یکزمان در عراق و آذربایجان سکونت داشته اند و پس از سلسله شعرای ترکستان و قبل از طلوع شیخ سعدی شیرازی واقع شده اند یعنی طبقه معروف که خاقانی و نظامی و شرف الدین شفروه و واثیر الدین اخسیکتی و ظهیر الدین فارابی و مجیر الدین بیلقانی و کمال الدین اسمعیل و عده ای دیگر از شعرا جزو آن سلسله اند و در این طبقه جمال الدین عبد الرزاق جزو ردیف اول وصف مقدم است و او

(۱) این دعوی برهان ندارد بلکه برهان برخلاف دارد (وحدید)

در نظم و نثر هر دو دست داشته است چنانکه خود نیز در همان عقیده که
خطاب بامیر خاقانی است میفرماید :

ز نثر شعرم فلک نثره و شعری کند ز لفظ پاکم صدف لؤلؤ و مرجان برد
دیوان جمال الدین عبد الرزاق مشتمل بر قصاید و غزلیات و
ترکیبات و قطعات و رباعیات است و نسخه ای است در نزد اهل
فضل بغایت مرغوب و مطلوب اهل ادب ولی چندان در میاق متداول
نیست و فقط منحصر به نسخی است که در نزد متدوقین یافت میشود
عدم اشعار او را میر محمد تقی کاشانی در تذکره خلاصه الافکار چهار
هزار بیت دانسته و دیگران پنج هزار بیت هم گفته اند ولی نسخه کاملی
که بتوسط نگارنده بدون و تصحیح شده و فعلا موجود است نسخه
ای است که نزدیک به هفت هزار و هفتصد بیت دارد و این کامل
ترین نسخی است که تا بحال دیده شده است

طهران ۱۳ حمل ۱۳۰۳

سعید نفیسی

دولت میمون پهلوی

(تفال بخیر - یا معجزات شعرا)

شاید از دور و نزدیک بعضی اشخاص که نگارنده را نمی
شناسند راجع بتفالات ذیل گمان بیجا برده تصور کنند که مقصود ما
تماق یا استفاده های معمولی است ،

ولی دوستان نزدیک مخصوصا کسانی که دو سال تقریبا یکماه قبل یعنی
قبل از تاسیس مجلس پنجم هنگام زلزله جمهوری حاضر بوده و
با حضور آنان از کتب اساتید فال زده شد میدانند که این نکارش
عین حقیقت است و ابدا در مقام تماق و خود نمائی و استفاده نیست . من
هنوز بچشم خود اعلیحضرت پهلوی را ندیده ام . هنوز در ساحت